

نقد سندی احادیث در میزان در بوتهٔ آزمایش

دکتر سید علی اکبر ربیع نتاج*

چکیده

مفسر *المیزان* از جمله مفسرانی است که به رغم سبک غیر نقلی‌اش در تفسیر به روایات توجهی ویژه دارد. از این رو، بخش مجزایی را به گزارش روایات، ذیل هر مجموعه از آیات اختصاص داده است.

با توجه به جایگاه مهم احادیث در تفسیر قرآن و توجه علامه به این موضوع و اهمیت نقد احادیث، این مقاله، ضمن بیان دیدگاه علامه در مورد روایات تفسیری، به بررسی روش علامه در ذکر اسناد و شیوه‌های نقد سند احادیث می‌پردازد.

با توجه به اهمیت علم رجال در نقد احادیث، بارها مشاهده گردید که علامه، بدون بررسی سندی، حدیث را ضعیف و یا صحیح تلقی کرد، این پژوهش با بررسی سندی این دسته از روایات، ادعای ایشان را مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهد.
کلید واژه‌ها: علامه طباطبایی، حدیث، سند، نقد، علم رجال.

درآمد

امروزه محمدحسین طباطبایی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین و عالم‌ترین مفسران قرآن است که با گذشت سال‌ها از نگارش تفسیر *گران‌قدرش*، این مجموعهٔ عظیم هنوز مورد توجه مسلمانان است.

این کتاب به دلیل تعدد جلد‌ها، گستردگی موضوعات، سبکی که در تفسیر برگزیده و نقادی احادیث در نوع خود به لحاظ فلسفی، کلامی، حدیثی بی‌نظیر است.^۱

استاد مطهری در مورد این تفسیر می‌نویسد:

کتاب تفسیر *المیزان* ایشان یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن نوشته شده است. من می‌توانم ادعا کنم بهترین تفسیری است که در جهان شیعه و سنی از صدر اسلام تا به امروز به رشته تحریر درآمد.^۲

* دانشیار دانشگاه مازندران.

۱. علامه طباطبایی و حدیث، ص 86.

علامه روش تفسیر قرآن به قرآن - که پیشینیان به اشاره یا در حدّ یک نظریه مطرح ساخته و یا آن را به کار برده بودند - محور تفسیر خود قرار داد و با پیمودن مسیری که چندان هموار نبود، نشان داد که راه تفسیر قرآن راهی رفتنی است.^۲

این بدین معنا نیست که طباطبایی مفسر را بی‌نیاز از روایات تفسیری بداند، بلکه او قرآن و سنت را برای تفسیر کنار هم قرار داده و در حقیقت، بهره‌گیری از روایات، شاخصه دیگری برای تفسیر بزرگ‌شان است. ایشان از روایات به عنوان قرینه و مؤیدی در کنار تفسیر نام می‌برند.

علامه در گزارش روایات، شیوه اختصار برمی‌گزیند و کم‌تر به نقل سند احادیث می‌پردازد، اما در موارد متعدد، ضعف یا ارسال آن را یادآور می‌شود.

با توجه به اهمیت نقدسندی احادیث، نگارنده مقاله سعی دارد ضمن بیان دیدگاه علامه به روایات تفسیری و جایگاه نقد سندی در *المیزان*، مواردی را که ایشان، بدون بررسی افراد سند، روایات را صحیح یا غیر صحیح نامید بیازماید تا صحت گفته‌های وی مورد سنجش قرار گیرد.

جایگاه روایات تفسیری از دیدگاه علامه

آن‌چه باید از آغاز امر مد نظر قرار گیرد، دیدگاه علامه در تفسیر قرآن است. باید برای ما روشن شود که ایشان در تفسیر قرآن چه روشی را برمی‌گزیند.

علامه در مقدمه تفسیر خود در ذیل آیه ۷ آل عمران اشاره می‌کند:

حق آن است که راه فهم قرآن کریم بسته نیست و این بیان الهی و ذکر حکیم به عینه راه هدایت کننده به خودش هم هست؛ یعنی در راه مقاصد نیاز به طریقی دیگر ندارد، چگونه چنین چیزی ممکن است، این کتابی که خداوند متعال آن را به هدایت و نور روشنگر، معرفی می‌کند، نیاز به هدایت کننده داشته باشد؟^۳

علامه این قول را که در تفهیم مرادات قرآن باید به بیان پیامبر اکرم یا اهل بیت گرامیش، رجوع کرد نادرست می‌داند و می‌گوید:

ولی این سخن قابل قبول نیست؛ زیرا حجیت بیان پیغمبر اکرم و امامان اهل بیت، را تازه از قرآن باید استخراج کرد. بنا بر این چگونه متصور است که حجیت دلالت قرآن به ایشان متوقف باشد، بلکه در اثبات اصل رسالت و امامت باید به دامن قرآن که سند نبوت است، چنگ زد.^۴

با دقت در گفتار علامه روشن می‌شود ایشان شیوه قرآن به قرآن را روش مناسب برای تفسیر می‌داند و مبنای آن را بی‌نیازی قرآن از غیر قرآن دانسته‌اند و استثنایی برای آن قابل نیست. او می‌گوید:

۲. حق و باطل ضمیمه به احیای تفکر اسلامی، ص 86.

۳. پژوهش‌های قرآنی، ش 53، ص 20.

۴. *المیزان*، ج 3، ص 133.

۵. *قرآن در اسلام*، ص 31.

در قرآن کریم آیاتی به این وصف که به تشخیص مدلولش راهی نباشد، سراغ نداریم؛ گذشته از این قرآن مجید با صفاتی مانند نور، هادی و بیان توصیف گردید که هرگز با گنگ بودن آیاتش از بیان مراد واقعی خود، سازش ندارد.^۶

از نظر ایشان، تعیین آیات متشابه - که محتمل معانی متعدد است - نه لزوماً با مراجعه به حدیث، بلکه مشخصاً با مراجعه به دیگر آیات قرآن صورت می‌گیرد. بنا بر این، در قرآن مجید هیچ‌گونه دسترسی به مراد واقعی آیاتش نباشد، سراغ نداریم. آیات قرآنی، یا بلاواسطه محکم‌ند؛ مانند خود محکومات، و یا با واسطه محکم‌ند؛ مانند متشابهات؛ اما حروف مقطعه سور، اصلاً مدلول لفظی لغوی ندارند و بدین سبب از محکم و متشابه بیرون هستند.^۷

با توجه به مطالب پیش گفته می‌توان نظر حتمی داد که علامه روش قرآن به قرآن را برای تفسیرشان انتخاب کرده است. اما سؤالی که در این جا مطرح می‌شود، این است علامه بر چه اساسی روایات را در تفسیر خود مورد استفاده قرار داده است؟ به عبارت دیگر، جایگاه روایات تفسیری از دیدگاه علامه چگونه است؟ و نظرشان را چگونه توجیه می‌کنند؟

دیدگاه علامه در مورد روایات غیرفقهی مبتنی بر عدم حجیت این روایات است و قایل است که فقط روایات تفسیری مربوط به آیات الاحکام دارای حجیت است. در حقیقت، نظر فقهی علامه عدم حجیت خبر واحد است. او می‌گوید:

حجیت بیان پیامبر و ائمه فقط در مورد بیان شفاهی است؛ اما اخباری که کلام آنها را حکایت می‌کند، اگر متواتر یا محفوف به قرینه قطعی، یا اگر مانند آن کلام باشد، حجت است؛ ولی اگر متواتر یا محفوف به قرینه قطعی نباشد، گرچه موافق کتاب الله باشد حجیت ندارد؛ چراکه خبر واحد ظنی مخالف کتاب، بیان نیست و خبر واحد ظنی موافق کتاب هم، احراز بیان بودن برایش نمی‌شود.^۸

مرحوم علامه در عین حال که روش تفسیری قرآن به قرآن را مبنای اصلی تفسیر خود معرفی کرده است، اما ارزش تفسیری سنت را نادیده نگرفته است و می‌گوید:

پیغمبر اکرم و ائمه عهده‌دار بیان جزئیات و تفصیل احکام شریعت - که از ظاهر قرآن مجید به دست نمی‌آید - بوده‌اند و سمت معلمی معارف کتاب را داشته‌اند؛ چنان‌که از آیات ذیل به دست می‌آید:

﴿انزلنا اليك الذكر لتبين ما نزل اليهم﴾^۹ و ﴿و ما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله﴾^{۱۰}

به موجب این آیات، پیغمبر اکرم مبین جزئیات و تفصیل شریعت و معلم الهی قرآن مجید است و به موجب حدیث ثقلین پیغمبر، ائمه را در سمت‌های نام‌برده، جانشین خود قرار داده است.^{۱۱}

۶. همان، ص 46.

۷. همان، ص 49.

۸. المیزان، ج 12، ص 389 - 388.

۹. سوره نحل، آیه 44.

۱۰. سوره نساء، آیه 64.

۱۱. قرآن در اسلام، ص 32.

بدین ترتیب، علامه قرآن را در دلالت مستقل می‌داند و روایات را نشان دهندهٔ طریقهٔ تفسیر و تعلیم دهندهٔ شیوهٔ درست بهره‌گیری از آن معرفی می‌کند.

علامه در واقع، پس از ذکر روایات، آنان را دلیل و مستند تفسیر ندانسته و آنها را فقط مؤیدی بر فهم آیه می‌داند؛ رویکردی که در پیش می‌گیرد، رویکردی تأییدی است. این موارد، به روشنی، نشان می‌دهد که از نظر ایشان تفسیر مستقل از روایات، است و روایات فقط مؤید آن تفسیر هستند.^{۱۲} بنا بر این، بر خلاف دیدگاهی که از علامه در بارهٔ روایات غیرفقهی نقل کردیم، چنین نیست که ایشان نسبت به روایات تفسیری بی‌اعتنا باشند، بلکه در مقام عمل و به هنگام تفسیر آیات شریفهٔ قرآن، به این‌گونه احادیث توجه جدی داشته و از آنها بهره برده است. استفادهٔ ایشان به حدی بوده است که در مجموع، دو هزار و هفتاد و نه صفحه از مجموعه دوازده هزار صفحهٔ تفسیر *المیزان* (تقریباً یک ششم *المیزان*) را به خود اختصاص داده است.^{۱۳}

شیوهٔ ذکر سند

علامه در نقل عموم روایات *المیزان* اهمی به گزارش سند آن ندارند؛ اما در مواردی به ذکر بخشی از سند می‌پردازد. در این زمینه می‌گوید:

مینای ما در این کتاب بر این بود که سند احادیث را ببندازیم؛ چون مضمون حدیثی که موافق با کتاب خدا باشد، احتیاجی به ذکر سند آن نیست، اما سند روایتی که مضمون آن با قرآن تطبیق نمی‌کند، ناچار باید سند آن ذکر شود تا اگر خواننده خواست، بتواند به تراجم احوال راویان آن مراجعه کند.^{۱۴}

علامه در مواردی تنها آخرین راوی را - که از امام نقل کرده - نام می‌برد؛ به عنوان نمونه در ذیل سورهٔ انعام (آیهٔ ۳۵)، روایتی از تفسیر *القمی* نقل می‌کند. در آن نقل، ابی جارود از امام ابی جعفر روایت می‌کند.^{۱۵}

علمای رجال ابی جارود را غالی دانسته، در *رجال الکشی* در بحث رجالی او آمده است:

حكي أن أبا الجارود سمي سرحوباً و نسبت اليه السرحوبية من الزيدية سماه بذلك أبو جعفر و ذكر أن سرحوباً اسم شيطان أعمى يسكن البحر و كان أبو الجارود مكفوفاً أعمى القلب.^{۱۶}

علامه روایتی از *بحار الأنوار* می‌آورد. در آن، اسماعیل جعفی از ابی جعفر نقل می‌کند. در کنار این دو مورد، از راویان دیگری به عنوان راوی امام باقر یاد می‌کند.^{۱۷}

۱۲. علامه طباطبایی و حدیث، ص ۱۱۸.

۱۳. پژوهش‌نامهٔ قرآن و حدیث، ش ۱، ص ۵۶.

۱۴. *المیزان*، ج ۲، ص ۴۵۲.

۱۵. همان، ج ۷، ص ۹۶.

۱۶. *رجال الکشی*، ص ۲۲۹.

۱۷. *المیزان*، ج ۱۱، ص ۱۱۴.

در مواردی هم به آخرین راوی - که از امام صادق نقل کرده - اشاره دارد؛ برای نمونه از مفضل بن عمر^{۱۸} و فضل بن ابی قره^{۱۹} نام می‌برد.

علامه در بعضی از موارد تمام سند روایت را نقل می‌کند؛ چنان‌که در ذکر روایتی در باره هابیل و قابیل از امام سجاد تمام راویان را می‌آورد. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابی حمزه ثمالی، از ثوبیر بن ابی فاخته، از آن حضرت نقل کرده است.^{۲۰}

روش دیگری که علامه در نقل سند احادیث به کار می‌گیرد، بدین ترتیب است که در مواردی تعدادی از راویان را از انتها یا ابتدا نام می‌برد؛ برای مثال روایتی نقل می‌کند که اوایل سندش ذکر نشد و آخر سندش بر اء بن عازب است.^{۲۱}

با تأمل در عملکرد علامه در نقل روایات مشخص می‌گردد که علامه شیوه خاصی در نقل سند ندارد. شاید بتوان گفت که وی اعتقاد چندانی به عدالت و عدم عدالت راویان ندارد، بلکه معیار درستی حدیث را عدم مخالفت متن آن با قرآن می‌داند.

نقد سندی در المیزان

علامه در بررسی روایات تفسیری گاهی به نقد آنها می‌پردازد، که هم شامل نقد سندی، و هم نقد متنی است. از آن جایی که در این مقاله محور سند و رجال آن است، از بحث در باره متن صرف نظر می‌کنیم.

بررسی سند روایات، بخشی از ارزیابی را تشکیل می‌دهد. وضعیت سند در داوری نهایی علامه فقط به عنوان قرینه مطرح است و برای نپذیرفتن روایت عموماً باید اشکالی در متن نیز دیده شود.^{۲۲}

علامه در نقد سندا حدیث در مواردی به ناستواری سند اشاره دارد و یادآور می‌شود که: این روایت ضعیف است؛ از آن جمله، در ذیل سوره بقره (آیه ۱۲۵) روایتی را از مجمع البیان نقل می‌کند و معتقد است که روایت ضعیف است.^{۲۳} یا در ذیل سوره یس، (آیه ۲۰) روایتی می‌آورد که آن را ضعیف می‌داند.^{۲۴} گاهی در نقد سند وجه ضعف آن را نیز عنوان می‌کند؛ برای مثال می‌گوید: روایتی که از امام صادق نقل شده است، مرسل است؛ یعنی سندش ذکر نشده است. به همین جهت ضعیف است.^{۲۵ ۲۶}

در بعضی موارد روایتی را به این جهت که سند آن ذکر نشده، ضعیف می‌داند.^{۲۷} گاهی علامه سند روایت را از آن جهت که مضمراً است، مورد نقد قرار می‌دهد.^{۲۸}

۱۸. همان، ج ۵، ص ۲۳.

۱۹. همان.

۲۰. همان، ج ۵، ص ۴۸۷.

۲۱. همان، ج ۲۰، ص ۴۹۴.

۲۲. همان، ص ۱۲۸.

۲۳. همان، ج ۲، ص ۲۴۳.

۲۴. همان، ج ۱۷، ص ۱۲۲.

۲۵. همان، ج ۳، ص ۵۲۹.

۲۶. نمونه‌های دیگر: همان، ج ۵، ص ۲۳۷؛ ج ۵، ص ۵۹۶؛ ج ۶، ص ۸۸.

۲۷. همان، ج ۱۰، ص ۳۶۶ - ۱۴۱ - ۲۳؛ ج ۱۱، ص ۸۹؛ ج ۱۲، ص ۲۶۰؛ ج ۱۷، ص ۵۰؛ ج ۱۹، ص ۲۲۴ - ۲۳؛ ج ۲۰، ص ۳۷۵.

در موارد دیگر، بعد از ذکر روایت در باب حروف مقطعه، روایت را از آن جهت که در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری است، ضعیف می‌داند.^{۲۹}

در مواردی هم روایت را از آن جهت که راوی آن ضعیف است، نقد می‌کند. وی می‌گوید:

اهل حدیث ابن عساکر را ضعیف دانسته‌اند، بویژه در احادیثی که تنها خود او روایت می‌کند.^{۳۰}

یا می‌گوید:

این روایت به خاطر اسماعیل بن محمد در سند آن ضعیف است.^{۳۱}

یا:

این روایت، به خاطر شناخته نبودن یکی از راویانش، ضعیف و غیر قابل اعتماد است.^{۳۲}

بررسی رجالی احادیث

همان‌طور که پیش‌تر تصریح شد، علامه جایگاه بررسی رجالی را تنها در امور تعبدی می‌داند و روایات را از جهت عدم مخالفت متن آن با قرآن مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد؛ ولی با این وجود، از بررسی سند و نقد رجال احادیث در پاره‌ای از موارد غافل نبوده است و با جرح و تعدیل برخی از راویان به طرد روایت حکم کرده است؛ برای مثال، هنگام بحث از روایتی در ذیل آیه «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام»^{۳۳}؛ پس از نقل حدیثی که اسماعیل بن محمد در سند آن است، می‌نویسد:

این روایت، به دلیل وجود اسماعیل بن محمد در سند آن، ضعیف است.^{۳۴}

یا در ذیل آیه «ذی قوه عند ذی العرش مکین، مطاع ثم امین»^{۳۵} روایتی را از ابن عساکر می‌آورد و می‌گوید:

اهل حدیث ابن عساکر را ضعیف دانسته‌اند، بویژه احادیثی که تنها خود او روایت کرده باشد.^{۳۶}

در جایی دیگر از تفسیرش، در ذیل آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»^{۳۷}، پس از نقل روایت ابی الجارود از امام جعفر صادق، ذکر می‌کند:

۲۸. همان ج ۱۰ ص ۱۴۴؛ همان ج ۹ ص ۴۳۴؛ ج ۱۸ ص ۳۳۴؛ ج ۱۷ ص ۴۸۷؛ ج ۱۸ ص ۵۷۵؛ ج ۱۸ ص ۵۸۶؛ ج ۲۰ ص ۴۳۴، ۶۳۴، ۵۱۸، ۴۹۴.

۲۹. همان، ج ۱۸، ص ۱۸.

۳۰. همان، ج ۲۰ ص ۳۶۳.

۳۱. المیزان، ج ۲ ص ۳۴.

۳۲. همان.

۳۳. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۳۴. المیزان، ج ۲ ص ۳۴.

۳۵. سوره تکویر، آیه ۲۱ و ۲۰.

۳۶. المیزان، ج ۲ ص ۳۶۳.

۳۷. سوره ممتحنه، آیه ۱۰.

راوی آن ضعیف می‌باشد.^{۳۸}

علاوه بر نمونه‌های ذکر شده، در موارد زیادی از روایات تفسیری، اشاره دارد که فلان روایت ضعیف است یا سند روایت ضعیف است یا در فلان روایت ضعف و ارسال وجود دارد. بدین ترتیب، هنگام داوری در مورد اسناد احادیث به این حد اکتفا کرده است و به بررسی سلسله راویان آن بر مبنای کتاب‌های رجالی کمتر پرداخته است یا به عبارت دیگر، تراجم احوال راویان را ذکر نکرده است. با توجه به این موضوع، در این بخش از مقاله تلاش شده است با تکیه به برخی از کتاب‌های رجالی به جرح و تعدیل راویان روایاتی پردازیم که علامه، بدون جرح و تعدیل راویان آنها را ضعیف و یا روایت را مرسل دانسته و یا پذیرفته‌اند تا گفته‌ی ایشان مورد تجربه و آزمایش قرار گیرد.

بیان نمونه‌ها

۱. علامه در ذیل آیه *﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾*^{۳۹} روایتی نقل می‌کند و می‌گوید این روایت به خاطر اسماعیل بن محمد - که جزء سلسله راویان آن است - ضعف دارد و این معنا در روایتی دیگر با عبارت: عن العالم آمده، که آن هم مرسل است.^{۴۰}

در مورد بحث رجالی - که علامه در باره (اسماعیل بن محمد) می‌نویسد - روشن نیست که چرا وی را ضعیف شمرده است؛ زیرا احتمال دارد این شخص، اسماعیل بن محمد اسحاق یا اسماعیل بن محمد بن اسماعیل باشد. با بررسی رجالی از چند کتب معتبر رجالی به دست می‌آید که هر دو شخصیت مورد وثوق هستند.^{۴۱}

این دیدگاه برخلاف دیدگاه علامه است که روایت مد نظر را به خاطر اسماعیل بن محمد در سند آن، ضعیف می‌داند. البته علامه معتقد است ظاهر آیه نیز با روایت مساعد نیست.

۲. علامه در ذیل آیه *﴿وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾*^{۴۲} روایتی از مفضل بن عمر نقل می‌کند. او به ذکر این که این روایت از روایات آحاد و مرسل است، اکتفا می‌کند.^{۴۳} در بحث رجالی مفضل آمده است:

«ابو عبدالله»، کوفی، مضطرب‌الروایه، فاسد المذهب و قيل: انه كان خطابياً.^{۴۴}

۳۸. المیزان، ج ۱۹ ص ۴۱۶.

۳۹. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۴۰. المیزان، ج ۲ ص ۳۴.

۴۱. رجال النجاشی، ص ۲۹، ص ۳۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۳ ص ۱۷۲.

۴۲. سوره نسا، آیه ۱۵۹.

۴۳. المیزان، ج ۵، ص ۲۲۷.

۴۴. رجال النجاشی، ص ۳۵۹.

به نظر می‌رسد علامه این روایت را از آن جهت که فقط نام مفضل در سند آن ذکر شده، مرسل شمرده و خود مفضل را جرح و تعدیل نکرده است. با بحث رجالی، مفضل بن عمر مشخص شد که او راوی ضعیفی است؛ بدین ترتیب، ضعف راوی و مرسل بودن روایت، ادعای علامه را تأیید می‌کند.

۳. در بحث روایی آیه *﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ﴾*^{۴۵} به نقل از *الدر المنثور* حدیثی را ذکر می‌کند که در سند آن آمده است: ترمذی و ابن جریر و ابی حاتم و نحاس از باذان مولای ام هانی از ابن عباس از تمیم الداری نقل کرده است.

علامه در ذیل این روایت می‌گوید که این حدیث، صرف نظر از ضعف سندی که دارد، با آیه کاملاً مطابقت ندارد.^{۴۶} ایشان بدون جرح و تعدیل راویان، این روایت را دارای ضعف سندی دانسته و آن را ضعیف شمرده است.

در بحث رجالی سلسله سند آمده است:

الف. باذان

باذام و یقال أبو صالح مولی‌ام هانی بنت ابی طالب. قال أحمد: كان ابن مهدي ترك حديث أبي صالح و قال أبي خثيمه، عن ابن معین قال أبو حاتم: يكتب حديثه و لا يحتج به، قال النسائي ليس بثقة، و قال ابن عدي: عامة، قال الجوزقاني أنه متروك.^{۴۷} در نتیجه، باذان مورد تأیید نیست.

ب. ابن عباس

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب. شیخ طوسی ایشان را از راویان پیامبر اکرم و از اصحاب علی برشمرده است.^{۴۸}

ج. تمیم‌داری

تمیم بن اوس بن خارجه، معروف به تمیم داری. ابن اثیر در ترجمه آورده است:

وی نخستین کسی است که به قصه‌گویی پرداخت. او در این زمینه از عمر بن خطاب اجازه خواست و عمر نیز به او اجازه داده است.^{۴۹}

شیخ طوسی نیز از او با عنوان تمیم بن اوس أبوقبه دلداری نزل الشام یاد کرده است.^{۵۰} در کتب رجالی، در ذیل اسم او، جرح و تعدیل صورت نگرفته است؛ اما به نوشته ابن اثیر، هنگامی که عثمان کشته شد، وی به شام رفت.^{۵۱} بنا بر این، می‌توان گفت در زمان خلافت امام علی او به شام

۴۵. سورة مائده، آیه 106.

۴۶. *المیزان*، ج 6، ص 340 - 341.

۴۷. *تهذیب التهذیب*، ج 1 ص 432.

۴۸. *رجال الطوسی*، ص 70.

۴۹. *اسد الغابة في معرفة الصحابة*، ج 1، ص 256.

۵۰. *رجال الطوسی*، ص 29.

۵۱. *اسد الغابة في معرفة الصحابة*، ج 1، ص 256.

مهاجرت کرد و شاید بتوان گفت که چه بسا دلیل عزیمت او به شام به خلافت رسیدن حضرت علی بود که به قصه‌پردازان روی خوش نشان نداده است. در حدیثی از امام صادق نقل شده است:

ان امیرالمؤمنین رای قاصاً فی المسجد فضریه بالذره و طرده.^{۵۲}

به گواهی اسناد تاریخی، تمیم‌داری از جمله کسانی بود که به رواج اسرایلیات پرداخته، و عالمان رجال او را تایید نکرده‌اند.

با بررسی این سند مشخص می‌شود که اکثر راویان آن ضعیف‌اند. این بررسی، صحت دیدگاه علامه در مورد ضعف سندی را روشن می‌کند.

۴. در بحث روایی آیه «وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ»^{۵۳} روایتی به نقل از قمی در تفسیرش، از ابی‌الجارود، از امام ابی‌جعفر صادق نقل می‌کند و در ذیل این روایت می‌گوید:

این حدیث، علاوه بر ضعف سند و ارسالش، با ظاهر بسیاری از روایات دیگر در مورد سوره انعام سازگاری ندارد.^{۵۴}

در بحث رجالی ابی‌الجارود قبلاً بیان شد که او از غلات بوده و مورد وثوق نبوده است.^{۵۵} ۵. در ذیل آیه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»^{۵۶} به نقل از کتاب الدر المنثور می‌گوید که خطیب، در کتاب تاریخ خود، به سند ضعیفی از ابن عمر روایتی نقل کرده است. و می‌گوید:

این روایت، علاوه بر ضعف سندش، مضمون آن نیز با مضمون آیه منطبق نیست.^{۵۷}

جرح و تعدیل ابن عمر

کشی در باره ابن عمر می‌گوید:

محمد بن مسلمه و ابن عمر مات منکوباً.^{۵۸}

از ظاهر سخن کشی به دست می‌آید که ابن عمر متروک و مذموم در روایت بوده و این منطبق با دیدگاه علامه در مورد ضعف سندی این روایت است.

۶. در بحث روایی آیه «فَلَمَّا تَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ»^{۵۹} روایتی از کتاب الکافی با سند سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از عبدالله بن مغیره، از طلحة بن یزید، از ابی‌عبدالله نقل می‌کند و سند روایت آن را ضعیف می‌داند و معتقد است این روایت با مقام آیه سازگاری ندارد.^{۶۰}

۵۲. فروع الکافی، ج ۷ ص ۲۶۳.

۵۳. سوره انعام، آیه ۳۵.

۵۴. المیزان، ج ۷، ص ۱۰۵.

۵۵. رجال الکشی، ص ۲۲۹.

۵۶. سوره انعام، آیه ۵۹.

۵۷. المیزان، ج ۷، ص ۲۱۲.

۵۸. رجال الکشی، ص ۳۹.

۵۹. سوره انعام، آیه ۱۶۵.

در بحث رجالی سند این روایت آمده است:

الف. سهل بن زیاد

نجاشی در بحث رجالی، او را این‌گونه معرفی می‌کند:

كان ضعيفاً في الحديث غير معتمد فيه.^{۶۱}

اما در قول شیخ طوسی در باره او اختلاف است. در جایی او را ثقة^{۶۲} دانسته، اما در جایگاه دیگر، او را ضعیف معرفی می‌کند.^{۶۳} ابن غضایری هم از او با عنوان «ضعیفاً جداً، فاسد الروایة و الدین» نام می‌برد^{۶۴} و ابن داود نیز از او در میان راویان غلات یاد می‌کند.^{۶۵}

در جرح و تعدیل سهل بن زیاد روشن شد که او از راویان ضعیف است و قول شیخ طوسی در مورد ثقة بودن او نیز دلیل بر تعدیل او نیست؛ زیرا با قول نجاشی در تعارض است و در هنگام تعارض بین قول نجاشی و سایر علمای رجالی، سخن نجاشی ملاک و میزان است.^{۶۶}

ب. عمرو بن عثمان:

روشن نیست که وی کدام شخصیت روایی است. اگر مقصود «عمرو بن عثمان الثقفی الخزاز» باشد، مقبول است؛ چون نجاشی او را «ثقه، صحیح الحکایات، امامی، صحیح الحدیث و نقی الحدیث» دانسته است.^{۶۷}

اما در مورد «عمرو بن عثمان الجهنی» شیخ طوسی فقط به ذکر اسم او اکتفا می‌کند،^{۶۸} و برقی هم او را در زمره اصحاب اَبی عبدالله نام می‌برد.^{۶۹} پس به این جهت که وصفی از «عمرو بن عثمان» در کتب رجال نیامده، مهمل تلقی می‌گردد و از سویی دیگر، از اسامی مشترک نیز محسوب می‌شود.

ج. عبدالله بن مغیره:

شیخ طوسی او را در زمره اصحاب اَبی الحسن موسی بن جعفر الکاظم^{۷۰} و اَبی الحسن الثانی علی بن موسی الرضا قرار داده^{۷۱} و به ذکر جمله «عبدالله بن مغیره مولی بنی هاشم کوفی خزازله کتاب»، اکتفا کرده است.

۶۰. میزان، ج ۸ ص ۳۹۶.

۶۱. رجال النجاشی، ص ۴۱۷.

۶۲. رجال الطوسی، ص ۳۸۷.

۶۳. الفهرست، ص ۲۲۸.

۶۴. رجال ابن غضایری، ج ۱ ص ۶۷.

۶۵. رجال ابي داود، ص ۴۶۰.

۶۶. الفوائد الرجالیة، ج ۲، ص ۴۸.

۶۷. رجال النجاشی، ص ۲۷۸.

۶۸. رجال الطوسی، ص ۲۴۹.

۶۹. رجال البرقی، ص ۳۵.

ابن داود نیز با ذکر اسم او در میان جماعتی که نجاشی واژه ثقة را دو بار برایشان به کار برده، نام می‌برد.^{۷۲}

به نظر می‌رسد او همان عبدالله بن مغیره الجبلی باشد که نجاشی او را این گونه معرفی کرد:

أبو محمد الجبلي مولي جندب بن عبدالله بن سفيان العلفي ثقة ثقة.^{۷۳}

و در رجال الکشی نیز آمده است:

كان واقفياً ثم صار امامياً صحيح المذهب و من أصحاب الاجماع.^{۷۴}

د. طلحه بن یزید:

در میان کتب شیعه فقط در *معجم الرجال الحدیث* از طلحه بن یزید نام برده شده است و در ذیل اسم او آمده است:

روي عن أبي عبدالله و روي عنه ابراهيم بن مهزم.

و در ادامه می‌آورد:

طلحه بن زيد و هو صحيح.^{۷۵}

به نظر می‌رسد آنچه در *معجم الرجال الحدیث* آمده، صحیح باشد؛ چون در بحث رجالی طلحه بن زید از جمله کسانی را که از او روایت می‌کنند، ابراهیم بن مهزم و عبدالله بن مغیره معرفی می‌کند.^{۷۶}

بنا بر این در بحث رجالی طلحه بن زید آمده است: شیخ طوسی او را بتری (گروهی از زیدیان منسوب به مغیره ابتر بن سعد) و عامی‌المذهب می‌شمارد.^{۷۷}

بدین ترتیب، می‌توان گفت دیدگاه علامه در مورد ضعف سندی این روایت، صحیح است؛ گرچه به نظر می‌رسد عبدالله بن مغیره از ثقات است، اما اکثریت این سند از ضعفا هستند.

۷. علامه در ذیل آیه «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً»^{۷۸} روایتی به نقل از *تفسیر العیاشی* از مغیره

نقل می‌کند و در ادامه می‌گوید:

این روایت، صرف نظر از این که مرسل است و راویانش معلوم نیستند، و مضمراً است با لفظ آیه هم تطبیق ندارد.^{۷۹}

۷۰. *رجال الطوسی*، ص 340.

۷۱. همان، ص 359.

۷۲. *رجال ابی داود*، ص 383.

۷۳. *رجال النجاشی*، ص 125.

۷۴. *رجال الکشی*، ص 556 و 594.

۷۵. *معجم الرجال الحدیث*، ج 9، ص 167.

۷۶. همان، ج 9، ص 165.

۷۷. *رجال الطوسی*، ص 138؛ *الفهرست*، ص 256.

۷۸. سوره توبه، آیه 46.

شاید علامه علت مرسل بودن روایت را از این جهت دانسته که فقط مغیره در سلسله سند آن است. در بحث رجالی مغیره باید گفت:

در کتب رجالی، مغیره بن سعید و مغیره مولاة ابی عبدالله وجود دارد و در این روایت، روشن نیست کدام یک از این دو راوی هستند. شیخ طوسی تنها به ذکر مغیره مولاة ابی عبدالله اکتفا کرده^{۸۰} و علامه حلی نیز از مغیره بن سعید با عنوان مولی بجیلة یاد کرده^{۸۱} و وصفی از آن یاد نکرده است که این نیز باعث ضعف سند این روایت است و با دیدگاه علامه مطابق است.

۸. در بحث روایی آیه «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِ الْمَوْتَى»^{۸۲} روایتی را به نقل از الکافی، از محمد بن یحیی، از احمد ابی زاهر، از محمد بن حماد، از برادرش احمد بن حماد، از ابراهیم، از پدرش، از ابی الحسن اول آورده و معتقد است سند این روایت ضعیف است.^{۸۳} در جرح و تعدیل راویان آن آمده است:

الف. محمد بن یحیی:

شیخ طوسی او را در زمره أصحاب ابی الحسن الثالث علی بن محمد شمرده.^{۸۴} و برقی او را از أصحاب ابی عبدالله جعفر بن محمد دانسته و در محل دیگر، او را اصحاب ابی الحسن موسی بن جعفر یاد کرده،^{۸۵} و وصفی از آن نشده است.

ب. احمد بن ابی زاهر:

شیخ طوسی در مورد او می گوید:

اسم ابی زاهر موسی أبو جعفر الأشعري القمي مولی كان وجهاً بقم و حدیثه لیس بذاك النقي.^{۸۶}

این بحث رجالی در کتابهای رجال دیگر نیز آمده است.^{۸۷}

ج. احمد بن حماد:

آیه الله خوبی در بحث رجالی، او را احمد بن حماد المروزی معرفی می کند.^{۸۸} شیخ طوسی وی را از أصحاب ابی جعفر محمد بن علی الثانی شمرده است و به جرح و تعدیل او نپرداخته است.^{۸۹} و ابی داود او را ضعیف معرفی کرده است.^{۹۰}

۷۹. المیزان، ج ۹، ص ۴۰۶.

۸۰. رجال الطوسی، ص ۳۲۷.

۸۱. خلاصة اقوال الحلبي، ص ۴۱۰.

۸۲. سوره رعد، آیه ۳۱.

۸۳. المیزان، ج ۱۱، ص ۵۰۵.

۸۴. رجال الطوسی، ص ۳۹۱.

۸۵. رجال البرقي، ص ۵۰ و ۱۹.

۸۶. رجال الطوسی، ص ۶۱.

۸۷. قاموس الرجال، ص ۳۸۴.

۸۸. معجم الرجال الحديث، ج ۹، ص ۱۶۵.

۸۹. رجال الطوسی، ص ۳۷۳.

د. محمد بن حماد:

شیخ طوسی فقط به ذکر اسم او اکتفا کرده است.^{۹۱} بدین ترتیب، مهمل است. در این سند ابراهیم مشخص نیست که کسی است؛ اگرچه به نظر می‌رسد أحمد بن ابی زاهر در این روایت مورد مدح است و ذمی در مورد او صورت نگرفته باشد؛ اما اکثریت سند ضعیف است و این خود دلیل بر صحت دیدگاه علامه در مورد سند این روایت است.

۹. در ذیل آیه **﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذُرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا﴾**^{۹۲} روایتی را از ابوصالح و غالب بن سلیمان، و کثیر بن زیاد، و ابی سمیه نقل می‌کند و در این مورد می‌گوید این روایت تفسیر آیه است؛ ولی عیبی که دارد، آن که سندش به خاطر افراد ناشناخته ضعیف است.^{۹۳}

در بررسی رجالی سلسله سند آمده است:

الف. ابو صالح:

آیه الله خوبی به نقل از ابن فضال او را ثقة معرفی کرده است.^{۹۴} کشی در مورد او گفته است:

محمد بن مسعود قال: سمعت علي بن حسين بن علي بن فضال يقول: عجلان أبو صالح ثقة.^{۹۵}

ابن داود او را در شمار ممدوحین ذکر کرده است.^{۹۶} از بقیه راویان این سند در کتب رجالی معتبر شیعه ذکرى به میان نیامده است. به نظر می‌رسد که آنها از مجهولان باشند و این مطابق با دیدگاهی است که علامه در مورد سند این روایت ذکر کرده است.

۱۰. در بحث روایی آیه **﴿وَأَوْثَانُهُمَا إِلَىٰ رَبُّوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾**^{۹۷} می‌گوید:

در **در المنثور** از ابن عساکر از ابی امامه از رسول خدا و نیز ابن عساکر و غیر او از مرّة بهزی روایتی آمده است که این روایات سهمی از ضعف دارد.^{۹۸}

شاید بتوان یکی از دلایل ضعف این روایت را وجود ابن عساکر در سلسله این روایت دانست که علمای رجال او را از ضعف دانسته‌اند. در بررسی رجالی ابی امامه و مرّة بهزی آمده است:

۹۰. رجال ابی داود، ص 420.
 ۹۱. الفهرست طوسی، ص 431.
 ۹۲. سوره مریم، آیه 71 - 72.
 ۹۳. المیزان، ج 14، ص 126.
 ۹۴. معجم الرجال الحدیث، ج 11، ص 132.
 ۹۵. رجال الکشی، ص 411.
 ۹۶. رجال ابن داود، ص 233.
 ۹۷. سوره مؤمنون، آیه 50.
 ۹۸. المیزان، ج 15، ص 48.

الف. ابی امامه:

آیة الله خوبی او را از صحابه پیامبر می‌داند.^{۹۹} شیخ طوسی هم در مورد او گفته است:

كان معاوية وضع عليه الحرس لنلا يهرب الي علي.^{۱۰۰}

ابن داود نیز او را در شمار ممدوحین نام می‌برد.^{۱۰۱}

ب. مرة بهزی:

از او در کتب معتبر رجال شیعه ذکرى به میان نیامده است، اما در بخشی از *تهذیب* ^{۱۰۲} آمده است:

مرة بهزي في ترجمه كعب بن مرة و قيل مرة بن كعب البهزي السلمي سكن البصرة ثم الاردن و قال ابن عبد البر و الاكثر يقولون كعب بن مرة. قلت ما نقله عن ابي عبد البر سبقه اليه ابن سكن.^{۱۰۳}

همان‌گونه که واضح است، جرح و تعدیلی در آن نیامده است. به نظر می‌رسد وی مهمل باشد. بنا بر این به نظر می‌رسد ضعفی که علامه در مورد این روایت گفته، همان ضعف سندی است.

۱۱. علامه در بحث روایی تفسیر (سورة شوری) حدیثی به نقل از *معانی الأخبار*، به سند محمد بن زیاد و محمد بن سیار، از امام عسکری می‌آورد و می‌گوید:

این حدیث از تفسیر امام عسکری نقل شده که ضعیف است.^{۱۰۴}

به نظر می‌رسد علامه تنها علت ضعف این حدیث را نقل آن از تفسیر امام عسکری می‌داند. در بررسی رجالی این سند آمده است:

الف. محمد بن زیاد:

شیخ طوسی بدون بحث رجالی به ذکر اسم او اکتفا کرد.^{۱۰۵} در *معجم الرجال الحديث* محمد بن زیاد مشترک میان پانزده نفر است که از این میان، دو نفر می‌توانند از امام حسن عسکری روایت کنند. از این دو نفر نیز وصفی نشده است.

ب. محمد بن سیار:

آیة الله خوبی در مورد او آورده است:

أقول الظاهر أنه والد علي بن محمد بن سيار المتقدم و قد تقدم عن الفقيه ضبطه محمد بن يسار، و قلنا هناك ان كلمة يسار فيه محرفة و الصحيح هو سيار.^{۱۰۶}

۹۹. *معجم الرجال الحديث*، ج 21، ص 28.

۱۰۰. *رجال الطوسي*، ص 89.

۱۰۱. *رجال ابن داود*، ص 392.

۱۰۲. ارجاع داده به جلد کعب بن مره.

۱۰۳. *تهذیب التهذیب*، ج 6، ص 581.

۱۰۴. سورة شوری، ج 18، ص 18.

۱۰۵. *رجال الطوسي*، ص 452.

در جلد هیجدهم *معجم الرجال الحدیث* نیز در عنوان محمد بن یسار گفته است که او از مالک اسدی و ابن محبوب روایت نقل کرده است، ولی وصفی از او نیاورده است. بنا بر این، در کتب رجالی جرح و تعدیلی در مورد این دو راوی صورت نگرفته است. به نظر می‌رسد که این دو راوی مهمل باشند. این نیز می‌تواند دلیل دیگری بر ضعف این روایت و صحت دیدگاه علامه در مورد این روایت باشد.

۱۲. علامه در ذیل سوره ممتحنه روایتی از *مجمع البیان*، به نقل از ابی الجارود ذکر می‌کند و می‌فرماید:

این روایت راوی آن ضعیف است.^{۱۰۷}

ضعیف بودن راوی خود دلیل بر ضعف سندی است. همان‌طور که قبلاً گفته شده است، ابی الجارود از علمای غلات و از ضعف‌است.^{۱۰۸}

۱۳. در ذیل آیه هفدهم سوره لیل روایتی از اسماعیل بن مهران، از ایمن بن محرز، از ابی بصیر، از امام صادق بیان می‌کند و در ادامه می‌گوید:

این روایت به خاطر این که یکی از روایانش (ایمن بن محرز) شناخته شده نیست، ضعیف و غیر قابل اعتماد است.^{۱۰۹}

الف. ایمن بن محرز

شیخ طوسی فقط به ذکر نام او اکتفا کرده و وصفی از او ننموده است.^{۱۱۰} در رجال برقی نیز همین‌گونه آمده است.^{۱۱۱} در کتب رجال اهل سنت، از جمله *تهذیب التهذیب*، ذکر می‌شود که او به میان نیامده است. بنا بر این، می‌توان گفت دیدگاه علامه در مورد ناشناخته بودن راوی صحیح است. اینها نمونه‌هایی بود که علامه طباطبایی، بدون بررسی رجالی اسناد، اصل حدیث را مورد خدشه قرار داده است. این در حالی است که بررسی سندی اسناد، تقریباً صحت ادعای او را تأیید می‌کند.

نتیجه

از جمع‌بندی مطالب ارائه شده در این مقاله نتایج ذیل حاصل می‌شود:

علامه شیوه تفسیری قرآن به قرآن را پذیرفته و تفسیر را بر این مبنا استوار کرده است؛ اما بر خلاف دیدگاه تفسیری او، در بسیاری از موارد در فهم آیات، از روایات به عنوان قرینه و مؤیدی برای صحت تفسیرش بهره می‌گیرد.

۱۰۶. *معجم الرجال الحدیث*، ج ۱۶، ص ۱۷۳؛ ج ۱۸، ص ۴۹.

۱۰۷. *المیزان*، ج ۱۹، ص ۴۱۶.

۱۰۸. *رجال الکشی*، ص ۲۲۹.

۱۰۹. *المیزان*.

۱۱۰. *رجال الطوسی*، ص ۱۶۶.

۱۱۱. *رجال البرقی*، ص ۴۹.

هنگام نقل روایات، کمتر به نقل کامل سند می‌پردازد و در مواردی پاره‌ای از سند روایات را از ابتدا یا انتها گزارش می‌کند. گاهی در دآوری سند، وجه ضعیف آن را اشاره کرده، و در ذکر سند روایات شیوه ثابتی را بر نمی‌گزیند.

بر خلاف دیدگاه فقهی ایشان که معتقد است بررسی رجالی تنها امور تعبدی مانند مسائل فقهی را شامل می‌شود، در مواردی به بررسی رجالی روایات غیرفقهی پرداخته است؛ اما در مجموع، می‌توان گفت بررسی رجالی راویان در تفسیر *المیزان* محدود بوده است.

بررسی اسناد روایاتی که علامه بدون بررسی رجالی، آنها را ضعیف شمرده، نشان می‌دهد که در موارد زیادی دیدگاه ایشان صحیح بوده است؛ جز در موارد معدودی که در مقاله اشاره گردید. این نتیجه ثابت می‌کند که در سنجش احادیث، عدم مخالفت آن با قرآن در مقایسه با بررسی اسناد، در رتبه بالاتری قرار دارد.

کتابنامه

- *اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابه*، عزالدین ابن اثیر، بیروت: دارالفکر، 1409ق.
- *اصول الرجال*، شیخ عبدالهادی فضلی، بیروت: مؤسسه ام‌القری لتتحقیق، ط الثاني، 1420ق.
- «پژوهشی در اعتبار احادیث تفسیری»، علی أحمد ناصح، *پژوهشنامه قرآن و حدیث*، 1382ش.
- *تفسیر المیزان*، محمدحسین طباطبایی، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، 1460ق.
- همان، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، مرکز نشر و فرهنگی رجا.
- *تلخیص مقباس الهدایة*، عبدالله مامقانی، تلخیص: علی‌اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، 1369ش.
- *تهذیب التهذیب*، حافظ شهاب‌الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی، بی‌جا، دارالفکر، ط الاولی، 1415ق / 1995م.
- *حق و باطل؛ ضمیمه احیای تفکر اسلامی*، مرتضی مطهری، بی‌جا، انتشارات صدرا، 1362ش.
- *خلاصه اقوال*، حسن بن یوسف‌حلی، بی‌جا، مؤسسه نشرالفقاهه، ط الثاني، 1422ق.
- *دانش رجال الحدیث*، محمدحسن ربانی، مشهد: به نشر(انتشارات آستان قدس رضوی)، اول، 1382ش.
- *دایرة المعارف تشیع*، زیر نظر احمد صدر و دیگران، تهران: نشر شهید محبی، اول: 1386ش.
- *رجال ابن غضایری*، احمد بن حسین بن غضایری، قم: مؤسسه اسماعیلیان، 1364ش.
- *رجال البرقی*، احمد بن خالد برقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1383ش.
- *رجال الطوسی*، محمد بن حسن طوسی، نجف: انتشارات حیدریه، 1381ش.
- *رجال الکشی*، محمد بن عمر کشی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، 1348ش.

- رجال النجاشی، احمد بن علی بن احمد (نجاشی)، تحقیق: الحجة السيد موسوی الشبیری زنجانی، بی‌جا، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ط الثامن، 1427ق.
- رجال النجاشی، احمد بن علی بن احمد (نجاشی)، تحقیق: محمد جواد النائینی، بیروت: دار الاضواء، ط الاولى، 1408ق / 1998م.
- رجال النجاشی، احمد بن علی بن احمد (نجاشی)، قم: جامعه مدرسین، 1416ق.
- «روش شناسی تفسیر تسنیم»، حمیدرضا فهیمی تبار، پژوهش‌های قرآنی، 1387ش، ش 53.
- علامه طباطبایی و حدیث، شادی نقیسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، اول، 1384ش.
- الفوائد الاصول، مرتضی انصاری، تحقیق: مجمع الفکر الاسلامی، قم: 1419ق.
- الفوائد الرجالیه، محمداقصر وحید بهبهانی، چاپ شده در خاتمه رجال خاقانی، دفتر تبلیغات اسلامی، 1404ق.
- الفهرست، محمد بن حسن طوسی، نجف: المكتبة المرتضوية.
- قاموس الرجال، الشيخ محمدتقی التستری، قم: مؤسسه الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ط الثاني، بی‌تا.
- قرآن در اسلام، محمد حسین طباطبایی، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، 1353ش.
- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1363ش.
- کلیات علم رجال، آیت الله جعفر سبحانی، ترجمه علی اکبر روحی، مسلم قلی پور گیلانی، قم: انتشارات قدس، دوم، 1385ش.
- معجم الرجال الحديث، آية الله سيّد ابوالقاسم خويي، قم: مركز نشر آثار شيعه، 1410ق / 1369ش.
- منتهی المقال، محمد اسماعیل حائری مازندرانی، تحقیق: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم: 1416ق.
- نقش دانش رجال در تفسیر و علوم قرآنی، علی اکبر کلانتری ارسنجانی، قم: مؤسسه بوستان کتاب قم، اول، 1384ش.